ضرورت شكل‌گيري تمدن نوين اسلامي در عصر معاصر

ضرورت شكل‌گيري تمدن نوين اسلامي در عصر معاصر

نويسندگان:

جاويد منتظران[1]

زهرا منتظران[2]

چكيده:

غرب با استفاده از ابزارهاي تكنولوژيک و نويني كه در اختيار دارد، به‌دنبال آن است كه نگرش و نگاه ماهوي خود به جهان آفرينش را ـ كه مبتني بر نگاه مادي و مصرف‌گرايانه و برگرفته از مكتب اومانيستي است ـ به ديگر تمدن‌هاي بشري تحميل كند و در اين راه از ابزارهاي مختلفي استفاده مي‌كند. با توجه به اينكه اين نگرش و نگاه غرب با اعتقادات مسلمانان در تضاد مي‌باشد، شكل‌گيري و احياي تمدن نوين اسلامي از ضروريات عصر حاضر جوامع مسلمين مي‌گردد. با توجه به اين مسئله، نوشتار حاضر ضمن اشاره به ابزارهاي غرب، به مسئلة ضرورت تمدن نوين اسلامي در عصر معاصر، با روش تحليلي تبييني مي‌پردازد و فرضية نوشتار نيز اين است كه اگر تمدن نوين اسلامي در عصر حاضر شكل نگيرد، تغيير و استحالة ارزش‌ها و اعتقادات اسلامي حتمي خواهد بود.

واژگان كليدي:

اسلام، تمدن غرب، تمدن نوين اسلامي، ضرورت، برخورد تمدن‌ها.

مقدمه

بشر چون مدني‌الطبع است، به‌دلايلي حيات اجتماعي مي‌خواهد؛ مثلاً فارابي بحثي ارائه مي دهد تحت عنوان اينكه اين زبان نشان مي‌دهد ما به ارتباط با غيرنياز داريم. او اصل اين مبحث را از ارسطو گرفته و مي‌گويد: «اين نيازي است كه خود خالق در وجود ما گذاشته است». ما زبان را براي سرگرمي خود اختراع نكرديم. ذاتي ماست كه صوت داريم؛ پس اين صوت، از آن جهت است كه غيري را به خود ربط بدهيم؛ بنابراين، در ذات ما «ارتباط با غير» نهادينه شده است. ريشة تمدن، در نيازهاي طبيعي بشر است. براي رفع اين نيازها بايد قوانيني منطقي تدوين شود (حسيني، 1387: ص171).

بنابراين، تمدن در ميان ابناي بشر شدت و ضعف دارد؛ برخي از مردم يا مليت‌ها، تمدن بهتر و والاتري داشته‌اند، كه دراين‌ميان مسلمانان اين‌گونه بوده‌اند. تمدن اسلامي مسلمانان با تولد نخستين حكومت اسلامي در مدينه شكل گرفت و با نهضتي علمي و بي‌مانند، به محوريت قرآن و سيرة پيامبر، به اوج شكوفايي رسيد. به‌واقع، دين اسلام خالق تمدني عظيم و همه‌جانبه شد و ملل گوناگون را به يكديگر پيوند داد و اين سرمايه را در كمك به علم و تمدن بشري هزينه كرد. با درنگ در تاريخ، به ارزش عظيم و غرورآميز خدمات اسلام به تمدن بشري و اينكه اروپاي امروز مديون آن است، واقف مي‌شويم (پورامیني، 1389 : ص11)

قطع تمدن اسلامي با ديگر تمدن‌هاي هشت‌گانة جهاني ـ كه سال‌هاي كهن‌سالي خود را مي‌گذرانند ـ متفاوت است. كوشش‌هاي اين تمدن براي يافتن هويت واقعي يا احياي تمدن گذشتة خود، سبب شده است كه در برابر سيطرة فرهنگي غرب بايستد؛ و اين به‌معناي احياي تمدن اسلامي است.

لازم به ذكر است كه حدود دو دهه پيش كه هانتينگتون كتاب جنگ تمدن‌ها را نوشت، بر اين باور بود كه در بين تمدن‌هاي جهاني، تمدن اسلام است كه در حال رشد و گسترش است. به‌همين‌دليل، گسل‌هاي ميان اين تمدن و ديگر تمدن‌ها گسل‌هاي فعالي خواهد بود و اطراف جغرافياي اين محدودة تمدني با تمدن‌هاي

ديگر، مناقشاتي را شاهد خواهيم بود. از همين رو، غرب به فكر واكنش در برابر اين روند براي متوقف‌سازي يا انحراف آن بود. به اين ترتيب، واكنش‌هايي كه غرب در برابر اين احيا از خود نشان مي‌دهد، واكنش‌هاي مشابهي است. واكنش در برابر جبهة مسلمانان اندونزي، مشابه واكنش در برابر مسلمانان پاكستان است. بنابراين، مشابهت در واكنش‌هايي كه از سوي غرب شاهد آن هستيم، اعترافي است به پيوستگي تمدني اين محدوده، كه به‌دليل مشابهت جامعه‌شناختي و هويتي اين منطقه است.

غربي‌ها طي اين دو يا سه دهه براي تضعيف تمدن اسلام، حتي از ماركسيست‌ها و ملي‌گراها حمايت مي‌كردند. در بخش فرهنگي نيز غربي‌ها در هاليوود سعي كردند يک چهرة خشن و نامطلوبي از اسلام نشان دهند. درواقع، غربي‌ها احساس كردند كه اين تمدن در حال احياست و از آن مهم‌تر، به‌تدريج مركز ثقل قدرت جهاني را به خودش منتقل مي‌كند؛ ازاين‌رو، دست به اين‌گونه اقدامات زدند (گفت‌وگوي انديشكدة برهان با جعفر قنادباشي).

بنابراين، تمدن اسلامي با اين قدمت و پروندة درخشانش ـ كه با نام پرآوازة امپراتوري اسلامي شناخته مي‌شد و در بين سده‌هاي دوم تا پنجم (هجري)، تنها كليد گنجينة علوم زمان، دانستن زبان عربي بود ـ ديري نپاييد كه برتري‌اش رو به افول نهاد و گرمي بازارش به سردي گرايید (پارسيان، 1388: ص157).

1. پيشينة تحقيق

بحث از احيا و شكل‌گيري فرهنگ و تمدن اسلامي در عصر حاضر، از مباحث جدي و عميقي است كه در چند دهة اخير، به‌ويژه در پي پيروزي انقلاب اسلامي و استقرار نظام جمهوري اسلامي در ايران، همواره مورد توجه پژوهشگران قرار داشته است. با اين حال، ابهام در تعريف فرهنگ و تمدن و نسبت ميان آنها، اختلاف بر سر شاخص‌هاي لازم براي ارزيابي تحولات فرهنگي و تمدني، ادعاي معيارهاي رايج در تمدن غربي به‌عنوان شاخص‌هاي مطلق پيشرفت در اين عرصه‌ها، غلبة نظريات و مطالعاتي كه مطلوبيت تمدن و فرهنگ مدرن غربي را به‌عنوان پيش‌فرض به‌همراه داشته‌اند، و مواردي از اين دست، باعث شده است كه بحث در اين حوزه و طرح مباحث جديد در زمينة فرهنگ و تمدن اسلامي، با دشواري‌هاي بسياري روبه‌رو باشد. در ارتباط با موضوع ضرورت شكل‌گيري تمدن نوين اسلامي، مشخصاً كار ويژه‌اي صورت نپذيرفته؛ ولي مقالات زيادي مرتبط با مبحث تمدن اسلامي انجام شده است كه مقاله‌اي تحت عنوان «انقلاب اسلامي و بازيابي تمدن اسلامي» اثر دكتر علي‌اكبر كمالي اردكاني، دكتراي انديشة سياسي دانشگاه تربيت مدرس، يكي از

آنهاست. ايشان در اين مقاله به نقش انقلاب اسلامي در ايجاد گفتمان اسلام‌گرايي مي‌پردازد و مي‌كوشد نشان دهد كه دستاوردهاي معنوي فرهنگ و تمدن اسلامي، مي‌تواند مكمل دستاوردهاي مادي و پيشرفت‌هاي علمي تمدن مدرن غربي باشد. از منظر گفتمان اسلام گرايي، هدف زندگي انسان‌ها تنها آباد كردن اين دنيا و استفادة نامحدود از لذت‌ها نيست؛ بلكه آماده‌سازي و زمينه‌سازي براي حكومت جهاني حضرت ولي‌عصر(عج) است.

ما نيز در اين پژوهش، ضمن بررسي مفاهيم تمدن و فرهنگ و ريشه‌هاي تاريخي آن، به بررسي تمدن اسلامي و آسيب‌ها و مشكلات موجود در مسير تمدن‌سازي اسلامي مي‌پردازيم و در پايان، ضرورت شكل‌گيري تمدن نوين اسلامي را از زواياي ديگر ذكر مي‌نماييم.

روش تحقيق اين پژوهش نيز از نوع تحليلي ـ تبييني است و در گروه پژوهش‌هاي نظري راهنماي عمل قرار مي‌گيرد؛ كه با استفاده از روش تحليل و مراجعه به منابع كتابخانه‌اي و آثار انديشمندان نظريه‌پرداز در حوزة مباحث جوامع اسلامي، به مسئلة ضرورت احياي تمدن نوين اسلامي در عصر معاصر توجه شده است.

2. مفهوم تمدن و فرهنگ

در تعريف تمدن، انديشمندان زيادي ديدگاه‌هاي خود را بيان كرده‌اند كه هر كدام از يک منظر به آن نگريسته‌اند؛ عده‌اي عوامل مختلفي را براي ايجاد تمدن و تعريف آن آورده‌اند و برخي به‌صورت تک‌بعدي و بعضي به‌صورت چندبعدي به توصيف آن پرداخته‌اند. در هر صورت، براي تمدن هم مانند واژه‌هاي ديگر علوم انساني، نمي‌توان تعريف مشخص در نظر گرفت.

تمدن در زبان انگليسي civilization، و در عربي «حضاره» خوانده مي‌شود و در لغت به‌معناي شهرنشيني بوده و از ريشة مدينه و مدنيت گرفته شده است. معناي ديگر آن، متخلق شدن به شهرنشيني يا خوي و خصلت شهرنشيني به خود گرفتن است و بدان معناست كه بشر در سايه آن به تشكيل جوامعي پرداخته و شهرنشين شده است. «در زبان‌هاي بيگانه نيز كلمة تمدن civilization، از كلمة civita كه در مقابل وحشيگري قرار گرفته و از كلمة civilis كه معني شهرنشيني دارد، گرفته شده است» (حجازي، 1379

:ص19-20).

براي واژة تمدن نيز همانند «فرهنگ»، معاني و تعاريف گوناگوني وجود دارد؛ براي مثال، باستان‌شناسان تمدن را به وجود آثار هنري و باستاني گفته‌اند؛ مورخان ميراث گذشتة يک جامعه را که به نسل آينده منتقل مي‌شود، تمدن به حساب آورده‌اند؛ سياسيون آن را به برقراري روابط خارجي و حُسن جريان امور داخلي کشور تعبير نموده‌اند (محمدي، 1373: ص47) و هر يک، از دريچه و روزنه‌اي خاص بدان پرداخته‌اند که هيچ يک مفهوم کاملي را ارائه نمي‌کند.

به عقيدة جامعه‌شناسان، تمدن حالتي مترقّي است که ملت‌ها در پرتو آن تحت تأثير دانش‌هاي جديد قرار مي‌گيرند و به نهايت ترقي و علوم و فنون دست مي‌يابند (جعفريان، 1386 ص21).

ويل دورانت در تعريف تمدن مي‌نويسد: «تمدن را مي‌توان به شکل کلي آن، عبارت از نظمي اجتماعي دانست که درنتيجة وجود آن، خلاقيت فرهنگي امکان‌پذير مي‌شود و جريان پيدا مي‌کند» (دورانت، 1374، ص5).

در تعريفي ديگر، مي‌توان تمدن را «مجموعة دستاوردهاي مادي و معنوي بشر در يک منطقه، کشور يا عصر معين، يا حالات پيشرفته و سازمان‌يافتة فکري و فرهنگي هر جامعه که نشان آن، پيشرفت در علم و هنر و ظهور نهادهاي اجتماعي و سياسي است» (انوري،1393 ص337) دانست.[3]

از نظر ساموئل هانتينگتون، تمدن بالاترين گروه‌بندي فرهنگ، و گسترده‌ترين سطح هويت فرهنگي به شمار مي‌آيد (هانتينگتون، 1374: ص47).

ابن‌خلدون تمدن را اجتماعي شدن انسان مي‌داند. انديشمند ديگري تمدن را مجموعه‌اي از عوامل اخلاقي و مادي مي‌داند که به جامعه فرصت مي‌دهد براي هر فردي از افراد خود، در هر مرحله‌اي از مراحل زندگي، از کودکي تا پيري، همکاري لازم را براي رشد به عمل آورد (دورانت، 1935م: ص5).

درواقع، تمدن و فرهنگ مانند دو بالي مي‌مانند که يکي بدون ديگري ناقص است؛ زيرا «فرهنگ» جنبة نرم‌افزاري دارد و «تمدن» جنبه‌اي سخت‌افزاري. «تمدن» درحقيقت، نمود عيني «فرهنگ» است. در جامعة اسلامي، نظام سياسي آن الهي است؛ کارگزاران خدمت‌گزاران مردم‌اند؛ نگاه آنها به قدرت، امانتي است نه طعمه‌اي؛ و قدرت را وسيلة خدمت مي‌دانند، نه ابزار جلب منافع شخصي (سيد رضي، 1372: نامة 5).

اوليويا ولاهوس، مؤلفه‌هاي تمدن را چنين شرح داده است:

الف) همة تمدن‌ها داراي مقررات و قوانيني هستند كه معمولاً به‌صورت مجموعه‌اي مكتوب‌اند؛

ب) همة تمدن‌ها داراي نوعي دولت‌اند؛ دولتي با زمامداري پادشاهان يا روحانيان و پادشاه روحاني، و درنهايت، نمايندگان منتخب مردم؛

ج) همة تمدن‌ها خط و الفبايي براي ثبت و ضبط وقايع و امور دارند؛

د) در همة تمدن‌ها، اَشكال و انواعي از هنر و فعاليت‌هاي هنري پيدا مي‌شود؛

ه) همة تمدن‌ها زباني براي انتقال و آموزش دستاوردهاي خود به نسل بعد دارند؛

و) همة تمدن‌ها داراي معتقدات ديني با سلسله‌مراتبي از روحانيان و مقدّسان هستند؛

ز) همة تمدن‌ها علوم را تكامل مي‌بخشند؛ خواه به‌خاطر قواعد علمي و خواه براي خدمت به اهداف ديني (روح‌الاميني، 1379:ص 53).

3. ريشة تاريخي فرهنگ و تمدن غرب

فلسفه‌اي كه فرهنگ غرب بر آن استوار است، ريشة ماترياليستي دارد. اگرچه خود غربي‌ها اين موضوع را ابراز نمي‌كنند، ولي حقيقت امر اين است كه گرايش غالب و مسلط در كشورهاي غربي، حتي در افرادي كه به‌اصطلاح مسيحي‌اند و روزهاي يك‌شنبه كليسا را ترک نمي‌كنند، گرايش مادي است.

فلسفة رنسانس، فلسفة خاصي نيست؛ ولي محور آن، بازگشت به تمدن غرب و درواقع به دو فلسفة «ماترياليسم كهن» و «اپيكوريسم» (لذت‌گرايي) است؛ بازگشت به تمدني كه پيش از دوران تسلط كامل كليسا، يعني پيش از قرون وسطي، بر اروپا حاكم بوده است. از اين دوره به بعد است كه ادبيات غربي، به‌سوي مفاهيم غيرديني گرايش مي‌يابد.

امروز انديشمندان و دست‌اندركاران امور اجتماعي غرب، از يک سو نياز فطري مردم را به دين و نقش آن را در جلوگيري از جنايات و تبهكاري‌ها احساس مي‌كنند و از اين جهت نمي‌خواهند كه دين به طور كلي از جامعة غربي حذف شود؛ ولي از سوي ديگر، مسيحيت موجود در غرب را نسبت‌به نيازهاي زمان ناتوان مي‌بينند. ازاين‌رو، قلمرو دين را محدود به صومعه و كليسا مي‌دانند و دايرة علم و سياست و ديگر امور اجتماعي را خارج از حكومت دين قلمداد مي‌كنند. اين، محور تفكر و فرهنگ جديد غربي و همان تز جدايي دين از سياست است كه از دورة رنسانس سرچشمه گرفته و بعدها با توطئه و تبليغات، در كشورهاي اسلامي و شرقي نيز شايع شده و يكي از مهم‌ترين آثار منفي گرايش غرب به ماديت است كه مانند يک «اپيدمي» در همة كشورهاي مسلمان عمل نموده و در مقابل استقلال و پيشرفت‌هاي اقتصادي و فرهنگي آنان نقش تعيين‌كننده‌اي داشته است (مصباح يزدي،1381ص31).

4. تعريف تمدن اسلامي و محدودة تاريخي و جغرافيايي آن

تمدن اسلامي، يا آنچه برخي به‌اشتباه تمدن شرق مي‌نامند، نامي است كه به تمدن شرقِ هم‌زمان با قرون وسطي اطلاق مي‌شود. تمدن اسلامي، تمدن يک ملت يا نژاد خاص نيست؛ بلكه مقصود، تمدن ملت‌هاي اسلامي است كه عرب‌ها، ايرانيان، ترک‌ها و ديگران را شامل مي‌شود (سيد قطب، 1369: ص191)، كه به‌وسيلة دين رسمي (اسلام)، و زبان علمي و ادبي (عربي) با يكديگر متحد شدند (بارتولد، 1337، ج1: ص7). اين تمدن، با هنر ايراني و رومي و ديگر جوامع تركيب گرديد و تمدني به نام تمدن اسلامي به‌وجود آورد (تاج‌بخش، 1381، ج1: ص99).

اين تمدن، در درجه‌اي از عظمت و كمال و پهناوري است كه آگاهي از همة جنبه‌هاي آن و احاطه بر همة انحاي آن، كاري بس دشوار است. با پيدايش اسلام و انتشار سريع و گستردة آن در ميان اقوام و ملل، و جلب و جذب فرهنگ‌هاي گوناگون بشري، بناي مستحكم و عظيمي از فرهنگ و تمدن انسان پايه‌گذاري شد كه در ايجاد آن، ملل و نژادهاي مختلفي سهيم بودند. اين ملل، با ارزش‌ها و ملاک‌هاي نوين اسلامي موفق به ايجاد تمدني شدند كه بدان تمدن اسلامي گفته مي‌شود.

از سويي، هرگاه سخن از تمدن اسلامي مطرح مي‌شود، مي‌توان دربارة قدمت آن چنين گفت كه قدمت تمدن اسلامي به آغاز پيدايش اسلام ــ كه هم‌زمان با قرن هفتم مسيحي بوده است ــ برمي‌گردد؛ وقتي كه اسلام در كوتاه‌زماني در سراسر خاورميانه، شمال آفريقا و اسپانيا گسترش يافته بود. در اين ناحيه ــ كه زادگاه چندين تمدن قديمي‌تر بود ــ اسلام با تعدادي از علوم تماس پيدا كرد و آنها را به خود جذب

نمود؛ البته تا آن حد که اين علوم با روح اسلام سازگاري داشت و مي‌توانست خوراکي براي زندگي فرهنگي فراهم کند. ويژگي اصلي اعتماد به وحي و تبيين حقيقت، به اسلام اجازه داد تا انديشه‌هايي را از منابع گوناگون به خود جذب کند که از لحاظ تاريخي با آن بيگانه، ولي از درون به آن مربوط بود؛ اين امر، به‌ويژه دربارة علوم طبيعي صحت داشت. مسلمانان اين علوم را در يک مجموعه به‌هم آميختند و طي قرون متوالي رشد دادند و به‌صورت بخشي از تمدن اسلامي درآوردند و در ساختمان اساسي منشعب از خود وحي، وارد کردند (کيان و سحري، 1391: ص11).

تمدن اسلامي را از لحاظ تاريخي مي‌توان به دو دوره تقسيم کرد: دورة اول، از آغاز دعوت اسلامي و پيدايش اسلام در قرن هفتم ميلادي آغاز شد و تا سقوط بغداد به‌دست هلاکو ادامه يافت (قرباني، بي‌تا: ص6)؛ دورة دوم، با پذيرش اسلام توسط مغولان آغاز شد و با ايجاد حکومت‌هايي مانند صفوي و عثماني ادامه يافت و تا اواسط قرن هجدهم ميلادي به طول انجاميد. هر يک از اين دوره‌ها، ويژگي‌هاي خاصي دارند که آنها را از هم متمايز مي‌سازد. منظور از تمدن اسلامي در بحث حاضر، دورة اول است که در زمان امويان در شام وارد دورة پختگي شد و در عصر عباسيان به اوج خود رسيد؛ و مرکز اين تمدن درخشان، شهر بغداد در سال‌هاي (1258 - 750م)، و به روزگار خلافت امويان در اندلس، در سال‌هاي 1492 - 755م بود (مطهري، 1377: ص140).

مطالعه در اطلس تاريخ اسلامي و چگونگي انتشار اسلام در جهان، نشان مي‌دهد که اسلام در طول چند قرن، بر بيشتر سرزمين‌هاي آباد آن روز جهان مسلط شد و بخش اعظم آسيا، آفريقا و قسمتي از اروپا را تحت سلطه و اقتدار خود درآورد (قرباني، 1374، ج5: ص18).

آندره ميکل نيز دربارة محدودة جغرافيايي تمدن اسلامي مي‌نويسد:

يک جغرافي‌دان عرب در قرون وسطي، روزي تصميم مي‌گيرد که تعريف مناسبي از سرزمين‌هاي اسلامي در اطراف دو بيابان ارائه دهد. ازاين‌رو، سرزمين‌ها را به دو منطقة ايالات عربي شامل عربستان و سوريه، و ايالات غيرعربي شامل ايران آن روز تقسيم مي‌کند. اين تعريف، علي‌رغم نارسايي‌هاي آن، يکي از تقسيم‌بندي‌هاي اساسي سرزمين‌هاي اسلامي است (ميکل، 1381، ج1: ص20-21).

در مرکز، شامل عراق، ايران و افغانستان مي‌شد و در شرق تا چين و هند امتداد داشت؛ از جانب شمال‌شرقي تا سمرقند و بخارا و خوارزم تا کوه‌هاي يکي از فرغانه را شامل مي‌شد. اين مناطق با فرهنگ و دين مشترکي به‌هم وصل شده بودند و ساکنان آن خود را عضو تمدن واحد و وسيعي مي‌دانستند

که مرکز روحاني و مذهبي آن مکه، و مرکز فرهنگي و سياسي‌اش بغداد بود (کوراني، 1371: ص17). اين تمدن، بيش از همة تمدن‌ها به علم و دانش اهميت داده و کهن‌ترين دانشگاه‌هاي جهان را پديد آورده است و با تلفيق علوم گوناگون و افزودن بر آنها، ميراث عظيم و تکامل‌يافته‌اي را به بشريت تحويل داد. با اين اوصاف، مي‌توان گفت منظور از تمدن اسلامي، مجموعه افکار، عقايد، علوم، هنرها و صنايع است که با الهام از آموزه‌هاي ديني توسط مسلمين پديد آمده است.

5. تقابل و رابطة تمدن اسلام با ساير تمدن‌ها

بررسي مباحث مربوط به نوع رابطة فرهنگ‌ها و تمدن‌ها و مقايسة آنها نشان مي‌دهد که سابقة اين بحث، به زمان پيدايش نخستين فرهنگ‌ها و تمدن‌ها بازمي‌گردد. براي نمونه، در آثار محدود بازمانده از دوران يونان باستان، مباحثي آمده که در آنها به آداب و رسوم و فرهنگ پارسيان اشاره شده است. درواقع، در فضاي ارتباطي محدود آن دوره نيز معدود انسان‌هاي فرهيخته‌اي که قدرت کتابت داشته‌اند، پس از مسافرت‌هاي دشوار آن زمان، به مقايسة فرهنگ خود با فرهنگ‌ها و تمدن‌هاي ديگر مي‌پرداخته‌اند. اين روند در طول تاريخ ادامه داشته و در هر عصر و زماني مطابق با مقتضيات و شرايط آن عصر تکرار شده است. دربارة رابطة فرهنگ و تمدن اسلامي با تمدن‌ها و فرهنگ‌هاي ديگر هم‌عصر خود، از ايران و يونان و چين و هند گرفته تا رابطه با تمدن‌هاي غربي در دوره‌هاي بعدي، مباحث مفصلي صورت گرفته است (منصورنژاد و ديگران، 1381: ص100-190). البته نبايد فراموش کرد که رابطة تمدن‌ها در طول تاريخ، همواره مسالمت‌آميز نبوده، بلکه به‌عکس در بيشتر دوران تاريخ کلاسيک، شاهد نبردهايي بين فرهنگ‌ها و تمدن‌هاي مختلف در محور شرق و غرب عالم بوده‌ايم. در خصوص رابطه يا رويارويي تمدن اسلام و غرب نيز در ادوار مختلف تاريخي شاهد برخوردهاي مفصل وجنگ‌هاي طولاني بوده‌ايم که جنگ‌هاي صليبي از مهم‌ترين آنها بوده است (ناصري طاهري، 1368:ص11).

6. تمدن اسلامي و تمدن غرب

تمدن اسلامي، پديده‌اي پيوندي و تلفيقي است که از برخورد اسلام اوليه با ديگر مناطق و تمدن‌ها در جريان گسترش تاريخي آن، متحول شده است (هانتر، 1380: 271).

تمدن غربي، تمدني دنيايي است. نسل جديد در اروپا اگر هم مذهبي شوند، مسلّم مسيحي نمي‌شوند.

مالبرون مي‌گويد: «در آينده، يا اروپايي وجود نخواهد داشت يا اگر هست، اروپايي مذهبي غيرمسيحي است. اروپا به ورطه‌اي افتاده كه يا خودش را نابود مي‌كند يا حتماً اين ورطه، بيدارباش به او مي‌دهد كه با مذهب است كه نجات پيدا مي‌كني» (حسيني، 1387، ص181).

دكتر سيدحسين نصر، از كارشناسان همين انديشه، مي‌گويد: «اگر اسلام بتواند جاي خالي بي‌ديني اروپا را پر كند، موفق مي‌شود. مسلمان‌ها! چرا نشسته‌ايد؟!» امروز غرب، هم سرخوردگي از تمدن خود را دارد و هم سرخوردگي ازكليسا؛ بنابراين آمادة پذيرش يک معنويت غيرمسيحي است. سخن آقاي گارودي اين است كه ما در غرب با بحران معنويت روبه‌رو هستيم كه اين بحران با اسلام پر مي‌شود (گارودي، 1381: ص123).

دين اسلام نيز گذشته از معنويت و دعوت به آخرت، توانست يک تمدن به‌وجود آورد و ملل گوناگوني را به يكديگر پيوند دهد؛ تمدني كه حق بسيار بر تمدن غرب دارد. گوستاو لوبون مي‌گويد:

بعضي از اروپاييان عار دارند كه اقرار كنند قومي كافر و ملحد (يعني مسلمانان) سبب شده اروپاي مسيحي از حال توحش و جهالت خارج گردد؛ پس آن را مكتوم نگاه مي‌دارند. نفوذ اخلاقي همين اعراب زاييدة اسلام، آن اقوام وحشي اروپا را كه سلطنت روم را زير و زبر نمودند، در طريق آدميت وارد نمود (لوبون، 1375: ص751).

ويل دورانت در تاريخ تمدن مي‌نويسد: «پيدايش و نابودي تمدن اسلام، از حوادث بزرگ تاريخ است. اسلام طي پنج قرن، از سال 81 تا 597 ق، از لحاظ نيرو، نظم، بسط قلمرو، اخلاق نيكو، تكامل سطح زندگاني، تساهل ديني (احترام به عقايد و افكار ديگران) و ادبيات، تحقيق علمي، علوم، طب و فلسفه، پيشاهنگ بود» (دورانت، 1374، ج11: ص317).

از سويي، تمدن‌ها خود سه گونه‌اند:

1. تمدن‌هايي كه نيازهاي خيالي بشر را پاسخ مي‌دهند؛

2. تمدن‌هايي كه نيازهاي خيالي و عقلي بشر را پاسخ مي‌دهند؛

3. تمدن‌هايي كه نيازهاي حسي، خيالي، عقلي و قلبي بشر را پاسخ مي‌دهند.

تمدن‌هايي كه فقط پاسخ‌گوي نيازهاي خيالي بشر باشند، به بشري پاسخ مي‌دهند كه در حد هوس و خيال است؛ و چون بسياري از انسان‌ها به‌دنبال هوس و خيال‌اند، نفوذ چنين تمدني زياد است

درواقع، شدت نفوذ يک تمدن، به چيزهايي بستگي دارد كه هم زودتر نفوذ كند و هم جايي را كه در آن نفوذ كرده، شديدتر به رنگ خود درآورد. تمدن غرب نيز كه اين همه فراگير شده، ريشه‌ و ابزارش در بشر خيال‌زده و هوس‌زده است. چنين تمدني، همة تلاش خود را در جهت پروراندن انسان‌ها در وهم و هوس به كار مي‌گيرد و ازاين‌رو، از تمدن اسلام احساس خطر مي‌كند و مي‌ترسد تمدن اسلام و حكومت برآمده از آن، چيزي را مطرح كند كه ديگر وهم و هوس انسان‌ها در ميدان نباشد! اگر اين‌گونه شود، غرب نفوذش را از دست مي‌دهد.(حسيني، 1387: ص174)

بنابراين، در غرب نظريه‌اي شكل گرفت كه به آن نظرية ترقي مي‌گويند. طبق اين نظريه، بشر در طول تاريخ خود سيري خطي و مستقيم به‌سوي كمال داشته است و امروز غرب كه به‌اصطلاح متمدن‌ترين و پيشرفته‌ترين نظام جهاني است، در نقطة اوج اين سير تكاملي تدريجي قرار دارد. آينده نيز ادامة امروز غرب است و مسيري كه غرب تا به اينجا پيموده، مسير صحيح تكامل است كه بايد ادامه يابد (بورلو، 1386ص326).

طبق اين نظريه، امروز هر كشور يا فرهنگي كه بخواهد به پيشرفت برسد، بايد راه غرب را بپيمايد؛ اگرچه همواره گام‌هايي از كشورهاي غربي توسعه‌يافته عقب خواهد بود. پيدايش چنين تفكر و نگاهي در ميان كشورهاي شرقي و جهان‌سوم، موجب شده است تا آنها همواره خود را عقب‌مانده‌تر از غرب بپندارند و تمام همتشان را در غربي شدن صرف كنند.

طبق اين نظريه، مردم دنيا بايد مرعوب تمدن ظاهري و فريبندة غرب شوند و شيداي زرق و برق آن گردند (پوراميني، 1389:ص14) و آيندة خود را در تقليد از غرب بجويند؛ موضوعي كه با انديشة مهدويت در اسلام، تضاد شاياني خواهد داشت؛ مهدويتي كه دربارة آينده‌اي بحث مي‌كند كه در آن عدالت و ايمان جانشين كفر مينمايد؛ و با آمدن اين انديشه، تفكر غرب از بين مي‌رود (صادقيان، 1389: ص10).

سرانجام با وقوع انقلاب اسلامي ايران ــ كه متكي برجهان بيني الهي بود ــ ضربة سنگين به همة اين هجوم‌هاي تمدن غرب وارد گرديد و صداي سقوط تمدن غرب، بيش‌ازپيش طنين‌انداز شد (قره‌گوزلويي، 1391: ص22).

7. آسيب‌هاي تمدن نوين اسلامي

با عنايت به وضعيت فعلي ملت‌هاي مسلمان و جوامع اسلامي ـ كه در حال طرح‌ريزي و شكل بخشيدن به اين تمدن نوين هستند ـ مي‌توان آسيب‌هاي زير را برشمرد:

7ـ1. عدم پيروي از رهبري واحد

هرگونه حركت اجتماعي و فرهنگي در حال شكل‌گيري، براي جلوگيري از تشتت و چندگانگي در مسير حركت، نيازمند آن است كه از مبدأ واحدي هدايت و راهبري گردد. در اينجا نبايد اين موضوع با تك‌محوري اشتباه گرفته شود. تمركز و يگانه بودن اتاق فرمان چنين حركت‌هايي، لازمة به نتيجه رسيدن آن است؛ بدين معنا كه ضروري است تفكرات و پيشنهادهاي مختلف و متنوعي كه ممكن است از طريق انديشمندان و گروه‌هاي نخبة جامعه ارائه گردد، در مركز واحدي تجميع و نقد و بررسي شوند و نتيجة نهايي براي اجرا تعيين گردد تا بتواند مورد پذيرش اكثريت جامعه قرار گيرد. در تفكر اسلامي و به طور خاص شيعي، محوريت اين تصميم‌گيري، ولايت فقيه است (رضايي، 1386: ص62).

بر مبناي اين مقدمات، يكي از آسيب‌هايي كه به‌شدت تمدن نوين اسلامي را تهديد مي‌كند، پيروي نكردن از رهبري واحد و نداشتن اتاق فكر و تصميم‌گيري است. در تاريخ، موارد متعددي از تمدن‌ها و حركت‌هاي تمدني فكري و فرهنگي به چشم مي‌خورد كه بر اثر تشتت آرا و عدم تصميم‌گيري واحد، نتوانسته‌اند دوام چنداني داشته باشند.

آنچه مسلم است، اين است كه وظيفة گروه‌هاي مرجع در اين حوزه، بسيار خطير است و بر آنان است كه با توجه كامل به اين مسئله، زمينه‌ساز ايجاد و گسترش تمدن نوين اسلامي گردند.

7ـ2. كم‌تحمل بودن در رسيدن به نتيجة مطلوب

حركت‌هاي فرهنگي و تمدني، به‌واسطة ماهيتي كه دارند، فرايندي زمان‌بر دارند و نيازمند صبر، استقامت، پشتكار و توانمندي‌هاي بالقوه و بالفعل فراواني‌اند. از جمله آسيب‌هاي جدي‌اي كه اين

حرکت را به‌شدت با مخاطره روبه‌رو مي‌کند، کم‌تحمل بودن در رسيدن به هدف آرماني و نتيجه مطلوب است.

3ـ7. انحراف از مسير و ماهيت سياسي و غيرديني برخي از جنبش‌ها

رويّة حرکت‌هاي بيدارگرانه و ضداستعماري و با ماهيت مبارزه با غرب، به‌سرعت در حال افزايش و گسترش است. با توجه به سرعتي که اين‌گونه فعاليت‌ها دارند، تشخيص و دقت نظر در بطن حرکت‌ها و توجه به ماهيت آنها، بسيار ضروري است. سياست‌زدگي و افسون قدرت، باعث سوءاستفاده از اين‌گونه جريان‌هاي مردمي و خيزش‌ها به‌سوي تشکيل تمدني نوين مي‌گردد (رضايي، 1386: ص163). در برخي موارد، پس از موفقيت اولية حرکت، ماهيت واقعي آن به‌تدريج تغيير مي‌يابد و مبتني بر منافع مادي و سياسي که مي‌تواند ملي‌گرايانة محض و غيرديني باشد، نمود پيدا مي‌کند و از ماهيت دروني اسلامي آن غفلت مي‌شود.

8. مشکلات موجود در مسير تمدن‌سازي نوين اسلامي

در راه ايجاد و توسعة تمدن نوين اسلامي، مشکلاتي وجود دارد که غلبه بر آنها مشکل است. نمونه‌هايي از اين‌گونه مشکلات ـ که مي‌توان آنها را چالش قلمداد کرد ـ عبارت‌اند از:

1ـ8. فرهنگ مهاجم غربي

تهاجم فرهنگي، از مهم‌ترين چالش‌ها در روند استقرار تمدن نوين اسلامي در جامعه است. فرهنگ و تمدن غربي، که با تکيه بر ابزارها و امکاناتي که در سده‌هاي اخير بدان دست يافته، در تلاش است که بتواند سيطرة فرهنگي خود را بر تمام جوامع بشري بيفکند. بدين روي، تمدن غربي در تلاش است فرهنگ مادي صرف را ـ که همه‌چيز را در ماديات و منافع دنيوي مي‌بينند ـ در تمام جوامع به فرهنگ غالب تبديل کند و راه را بر هر نوع بديلي ببندد. چالش جدي تمدن نوين اسلامي، در تقابل با اين تهاجم فرهنگي و بيرون راندن آن از لايه‌هاي مختلف اجتماع است. غرب با توجه به تلاش‌هاي فراواني که در دست‌کم صدسالة اخير در راستاي گسترش فرهنگ خود در سطح جهاني نموده، توانسته است از طرق مختلف

موفقيت‌هاي فراواني را كسب كند. رواج فرهنگ مصرف‌گرايي و تجمل در جوامع، از جمله نتايجي است كه بر اثر اين تلاش‌ها ايجاد شده است (مدني بجستاني، 1374: ص84).

2ـ8. اختلاف‌افكني در ميان مسلمانان

چالش بسيار جدي‌اي كه امروزه بيشتر كشورهاي اسلامي با آن دست‌وپنجه نرم مي‌كنند، اختلافات قومي و مذهبي است. اين مسئله، قرن‌هاست كه به گونه‌هاي مختلف ايجاد گرديده و به آن دامن زده شده است. در صورتي كه وحدت در ميان مسلمانان جاري گردد، تحقق تمدن نوين اسلامي با سرعت بسيار بيشتري ممكن خواهد بود. دشمنان به‌خوبي بر اين نكته واقف شده و در تلاش‌اند تا بتوانند اين روند را با روش‌هاي گوناگون متوقف سازند. نمونه‌هاي اين تلاش‌ها، ايجاد و حمايت از گروه‌هاي تروريستي و اِرهابي در ميان مسلمانان و تقويت و پشتيباني از آنان، مانند طالبان و القاعده، است.

3ـ8. طغيان مادي‌نگري در تفكر جامعه

مادي‌نگري، از آثار ويرانگري است كه تمدن غرب بر جوامعي كه بر آنها تسلط مي‌يابد، جاري مي‌كند. تفكرات صرفاً مادي و بر پاية منافع شخصي ـ كه چهرة ويژه‌اي در مكاتب سياسي و اجتماعي غرب دارد ـ با گسترش در ميان مسلمانان چالش بزرگي را در ميان اقوام و جوامع مسلمان ايجاد كرده است. نگاه مادي غالب در تفكر تمدن غرب، با امكانات نظامي‌اي كه در اختيار مستكبران قرار داده است، در تعارض جدي با دستورها و تعاليم اسلام قرار دارد. اين تفكر و رويكرد باعث شده است كه تلاش مردمان، نه بر رفع مشكلات و نيازهاي اقتصادي، بلكه بر ثروت‌اندوزي و تجمل‌گرايي و تكيه بر منافع شخص و مادي و توجه به آن متمركز گردد و مهم‌ترين مشكلي كه ايجاد خواهد كرد، جلوگيري از جاري شدن فرهنگ اصيل اسلامي و به‌تبع آن، ايجاد مانع در تشكيل تمدن نوين اسلامي خواهد شد (مددپور، 1376 و 1377: ص38). در صورتي كه وحدت در ميان مسلمانان جاري شود، تحقق تمدن نوين اسلامي با سرعت بسيار بيشتري امكان‌پذير خواهد بود.

در خصوص عوامل كلي و اصلي انحطاط فرهنگ و تمدن ايراني و اسلامي نيز مي‌توان موارد ذيل را

برشمرد:

1. انحراف در اعتقاد به قضا و قدر حتمي و سرنوشت محتوم؛

2. انحراف در اعتقاد به حيات پس از مرگ؛

3. انحراف در فهم تقيه؛

4. انحراف در فهم شفاعت؛

5. انحراف در فهم انتظار فرج؛

6. انحراف در فهم صبر، توكل، تسليم و رضا؛

7. فرقه و تفرقه؛

8. رهبري‌هاي غلط و رهبران نالايق؛

9. خوش‌گذراني و تجمل‌گرايي حاكمان اسلامي (قرباني، 1361: ص 299-296).

9. ديدگاه مقام معظم رهبري در ارتباط با ضرورت احياي تمدن نوين اسلامي

مقام معظم رهبري در مناسبت‌هاي مختلف بر ضرورت احيا و شكل‌گيري تمدن نوين اسلامي تأكيد فرموده‌اند و ضمن تشريح آفت‌هاي مسير رسيدن به تمدن نوين اسلامي، توصيه‌ها و رهنمودهايي را ارائه نموده‌اند.

حضرت آيت‌ا... خامنه‌اي، رهبر معظم انقلاب اسلامي، در ديدار رؤساي دانشگاه‌ها، مراكز و مؤسسات آموزش عالي، پارك‌هاي علم و فناوري، و مراكز پژوهشي كشور، ضمن تبيين مبسوط تاريخ و ميراث و تجربة علمي كشور در دوران قبل و بعد از اسلام و جايگاه و نقش دانشگاه‌ها در تاريخ معاصر، به‌ويژه در

نهضت اسلامي و بعد از پيروزي انقلاب اسلامي، بر لزوم برنامه‌ريزي دانشگاه‌ها و مراكز علمي براي استفاده از ميراث و تجارب علمي متراكم، به‌منظور نقش‌آفريني در ايجاد «تمدن نوين اسلامي» تأكيد كردند و گفتند: نيازسنجي علمي براي حال و آينده، جلوگيري از كاهش سرعت پيشرفت علمي، اجراي دقيق نقشة جامع علمي، توجه به كيفيت در آموزش عالي، پيگيري جدي ارتباط دانشگاه و صنعت، نقش‌آفريني دانشگاه‌ها در اقتصاد مقاومتي، گسترش فضاي فرهنگ ايماني و اسلامي، عمق‌بخشي بصيرت ديني و سياسي، و ميدان دادن به دانشجويان و اساتيد ارزشي، انقلابي و متدين، از لوازم نقش‌آفريني دانشگاه‌ها در شكل‌گيري تمدن نوين اسلامي است.

رهبر انقلاب اسلامي با اشاره به برنامه‌ريزي غربي‌ها براي كشورهاي به‌اصطلاح جهان‌سوم، به‌منظور تربيت مديراني بر اساس تفكر و سبك زندگي غربي از طريق دانشگاه‌ها، افزودند: آنها در اجراي اين طراحي خود در ايران، به‌دليل هويت ايراني و همچنين گسترش و تعميق تفكرات اسلامي و ديني در ميان دانشجويان و دانشگاهيان، با مشكل مواجه شدند و بعد از نهضت اسلامي در سال 1341 نيز يک حركت عظيم و روبه‌رشد ديني در دانشگاه‌ها آغاز شد. رهبر انقلاب اسلامي، مسئولان آموزش عالي و رؤساي دانشگاه‌ها و مراكز علمي را به تفكر و تعمق در اين خصوص فراخواندند و گفتند: بايد تمام برنامه‌ها و مسير حركت دانشگاه‌ها، در جهت نقش‌آفريني در ايجاد تمدن نوين اسلامي باشد (مقام معظم رهبري، 20/08/1394).

نتيجه‌گيري

تمدن غرب دربرگيرندة جاذبه‌هاي بصري متنوع، فن‌آوري‌هاي نوين و ابزار و امكانات مختلفي است، كه ظاهراً همگي آنها در جهت رفاه بشر و ايجاد مدينة فاضلة غربي خلق شده‌اند؛ اما ازآنجاكه اين يافته‌ها در بيشتر موارد فاقد روح معنوي‌اند و فقط به جنبة مادي زندگي توجه كرده و در جهت تأمين منافع نظام سرمايه‌داري طراحي شده‌اند، در بسياري از موارد اين دستاوردها نه‌تنها نتوانسته‌اند متضمن سلامت جامعه باشند، بلكه گمراهي انسان‌ها را نيز به‌همراه داشته‌اند و درست به‌همين‌دليل است كه تمدن غربي و تمدن اسلامي همواره در تقابل با يكديگر بوده‌اند.

تمدن اسلامي نيز درحقيقت، بحث از آينده‌اي است كه در آن، اسلام بشر را راه مي‌برد و حاكميت طاغوت جاي خود را به ولايت الله مي‌دهد؛ ازاين‌رو، آينده‌اي كه در تمدن اسلامي از آن سخن گفته مي‌شود، ربطي به آينده‌اي كه غرب در مسير آن است ندارد. در تمدن اسلامي، افق مهدويت، با تمدني نو و با امكاناتي نو شكل خواهد گرفت. در تمدن غرب، مدرنيته به‌وجود آمد و در اين مسير توسعه يافت؛

تا جايي كه انسانِ امروز غرق در محصولات تكنولوژيک خودساخته است؛ به عبارت دقيق‌تر، تمدن غرب ضامن سعادت بشر نيست. اين، بيشتر متأثر از تفكر ماترياليزم يا ماده‌گرايي غربي است.تمدن غرب.به گونه اي است كه با مقايسة ميان آنها و ويژگي‌هاي اخلاقي انسان، مي‌توان چگونگي رابطة اين تمدن را با سعادت بشر به‌خوبي درک نمود و روشن ساخت كه اين تمدن نمي‌تواند جهاني باشد و سعادت بشر را تأمين نمايد؛ زيرا از يک سو بشر همواره به امنيت و صلح نياز مبرم دارد تا بتواند در سايهٔ آن به سعادت ونيک‌بختي دست يابد؛ اما از سوي ديگر، مي‌بينيم كه اصول و مباني تمدن غرب، اساساً بر يک نگرش اسلام‌ستيزي پايه‌ريزي شده است و دشمني و كينه‌توزي زيادي نسبت‌به اسلام و برخي ملل ديگر دارد؛ كه اين كار به‌جز ناامني و بي‌ثباتي جهاني، نتيجة ديگري در پي نخواهد داشت. بنابراين، با قاطعيت مي‌توان گفت: تا هنگامي كه بانيان تمدن غرب، از درِ صلح و انسان‌دوستي با اسلام وارد معامله نشوند، جهان روي آرامش را نخواهد ديد.

بنابراين ميان تمدن اسلامي و تمدن غرب، جز تضاد، هيچ ارتباط ديگري نمي‌تواند باشد و هر كس مي‌خواهد با تمدن غرب آشتي كند، خيال خامي در سر مي‌پرورانند. مسلماناني كه به غرب نظر دارند، درحقيقت از انديشه‌هاي معنوي اسلام بيگانه‌اند؛ و بي‌خبري ايشان از حقايق آسماني، موجب مي‌شود كه آنها خود را از نظر فكري و روحي، به مقام دستياران «غرب‌پرستي» تنزل دهند و با هرگونه معنويت راستين به نبرد برخيزند و منكر آن شوند. تمدن غرب، گرايش و نوعي زندگي ضديني و ضدانساني است و كساني كه مي‌كوشند تا از طريق تأييد آن، به اسلام آبرو بدهند، كارگزاران غرب‌اند.

يكي از علل ضرورت توجه به شكل‌گيري تمدن نوين اسلامي، اصل عدم استيلاي كفار بر مسلمين است. يكي از حقايق مسلم در بينش اسلامي اين است كه خداوند متعال به مسلمانان باايمان اجازه نمي‌دهد كه زير بار ذلت مشركان، كفار و منافقان بروند. اين يک اصل اسلامي ريشه دار است و كساني كه كم‌وبيش با مكتب اسلام و اصول و مباني اين دين مقدس آشنايي دارند، از اين حقيقت آگاه‌اند.

دليل ديگر نياز به تمدن‌سازي نوين اسلامي، تهاجم فرهنگي غرب و تحميل سبک زندگي غربي در جوامع اسلامي است. با توجه به تضاد ارزش‌ها و فرهنگ غربي با هنجارها و اعتقادات جامعة ما، بسط اين شيوة زندگي مانعي بزرگ در مسير تحقق پيشرفت و توسعه تلقي مي‌گردد؛ ازاين‌رو گسترش سلوک حيات ديني، از ضروريات جامعه است؛ يعني ارائة تفسيري توحيدي از زندگي بر مبناي خدامحوري، متفاوت از سبک زندگي انسان‌مدارانة غربي است؛ چراكه براي تثبيت جامعة اسلامي با همة ويژگي‌ها و شاخص‌هاي مربوط به خود، مي‌بايد شيوه و سلوک زندگي اسلامي نيز در بطن جامعه دروني گردد؛ بدين معنا كه اصول و احكام ديني، زماني مي‌تواند به‌طور كامل در جامعه اجرا شود كه سبک زندگي اسلامي در بين اعضاي جامعه گسترش

يابد. اگر الگوها و شيوه‌هاي زندگي بيگانه و غربي در جامعه وجود داشته باشد، مانعي بزرگ در مسير تشكيل جامعة اسلامي و اجراي اصول ديني است؛ زيرا ارزش‌ها و هنجارهاي غيراسلامي و غربي، با فرهنگ و باورهاي رايج در جامعه منافات دارد. از سوي ديگر، تحقق اصول و آرمان‌هاي ديني در جامعه، زمينه‌اي براي گسترش سبک و نوع زندگي در جامعه است و اين دو، مكمل همديگر شمرده مي‌شوند.

در پايان مي‌توان گفت كه سبک و سلوک زندگي، متن تمدن‌سازي نوين اسلامي را تشكيل مي‌دهد. براي رسيدن به اهداف و آرمان‌هاي جامعه و موفقيت در زمينة اقتصادي و سياسي، مي‌بايد سبک زندگي بومي و ديني را در بين مردم گسترش داد؛ چنين حياتي، متفاوت از شيوة زندگي غربي است و با ارزش‌هاي اصيل و هنجارهاي بومي سازگاري دارد. آن چيزي كه متن زندگي انسان را تشكيل مي‌دهد، همان سبک زندگي است و بايد در جهت گسترش آن، برنامه‌ريزي‌هاي لازم را انجام داد؛ چراكه نخستين قرباني بي‌توجهي به ضرورت شكل‌گيري تمدن نوين اسلامي، معنويت است كه به‌وسيلة سبک زندگي غربي، باورها و فرهنگ اسلامي استحاله مي‌گردد؛ و چنان‌كه ذكر شد، معنويت، از اركان اصلي خانواده در اسلام به شمار مي‌آيد و خانواده بر پاية آن بنا شده است. متأسفانه در جوامع اسلامي شاهد اين مسئله‌ايم كه الگوگيري غلط خانواده‌ها و جوانان از تمدن غربي، سبب افزايش ناسازگاري بين زن و مرد، مصرف‌گرايي، تغيير نوع پوشش، تغيير الگوي تفريح، تغيير نوع معماري، تغيير نوع معاشرت‌ها و... شده است. آنچه دراين‌ميان اهميت بسزايي دارد، اين است كه شيوه‌هاي جديد زندگي، اگر با فرهنگ ديني ما سازگار نباشد، به تغيير و استحالة ارزش‌ها و اعتقادات ما مي‌انجامد.

منابع

- بارتولد، و.و، 1337، برررسي مختصر فرهنگ و تمدن اسلامي، ترجمة علي‌اكبر ديانت، تبريز، ابن‌سينا.
- بورلو، ژوزف، 1386، تمدن اسلامي، ترجمة دكتر اسدا علوي. مشهد، بنياد پژوهش‌هاي اسلامي.
- مقام معظم رهبري، بيانات در ديدار رؤساي دانشگاه‌ها و مراكز آموزش عالي، 20/08/1394.

- پارسيان،علي ، 1388، «جستاري در عوامل فراز و فرود تمدن اسلامي»،مجله علوم اسلامي، شمارة 1.
- پورامیني، محمدباقر، 1389، تمدن اسلام، تهران، کانون انديشة جوان.
- تاج‌بخش، احمد، 1381، تاريخ تمدن و فرهنگ ايران از اسلام تا صفويه، شيراز، نويد شيراز.
- جعفريان، رسول، (1386)تاريخ ايران اسلامي، تهران، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و انديشة اسلامي، 4 جلد.
- حجازي، فخرالدين، 1379، نقش پيامبران در تمدن انسان، تهران، انتشارات بعثت.
- حسيني، سيدجلال، 1387، پايان جهان مدرنيته يا...، قم، زمزم هدايت.
- دورانت، ويل، 1935م تاريخ تمدن: مشرق زمين، گاهوارة تمدن، تهران، علمي و فرهنگي.
- ويل دورانت، 1374، تاريخ تمدن، تهران، دانش و انديشة معاصر.
- رضايي، عبدالعلي، 1386، مهندسي تمدن اسلامي، قم، فجر ولايت.
- روح‌الاميني، محمود، 1379، زمينة فرهنگ‌شناسي، تهران، عطار، چاپ پنجم.
- سيد رضي، نهج‌البلاغه، 1372، ترجمة سيدجعفر شهيدي، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامي، چاپ چهارم.
- سيد قطب، 1369، آينده در قلمرو اسلام، ترجمة آيت‌ا سيدعلي خامنه‌اي، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامي.
- صادقيان، رسول، 1389، مهدويت و دشمنان، قم،عاونت آموزش بنياد فرهنگي حضرت مهدي موعود

.

- انوري ، حسن ،1393 ، فرهنگ روز سخن، تهران ،انتشارت سخن.

- قرباني، زين‌العابدين، 1374، پيشرفت اسلام و انحطاط مسلمين، بي‌جا، دفتر نشر فرهنگ اسلامي.

- قرباني،زين العابدين، 1361، علل پيشرفت اسلامي و انحطاط مسلمين، تهران، دفتر نشر فرهنگ.

- قره‌گوزلويي، عباس، 1391، سقوط يک تمدن، ويژه‌نامة انتظار نوجوان (ساعت صفر)، قم، نهاد نمايندگي مقام معظم رهبري در دانشگاه.

- كوراني، علي، 1371، عصر ظهور، ترجمة عباس جلالي، تمركز چاپ و نشر سازمان تبليغات اسلامي.

- كيان، مرجان و محمدمهدي سحري، 1393، اهداف تعليم و تربيت در ديدگاه پست مدرنيسم، پژوهش‌هاي تربيتي، شماره اول.

- گارودي، روژه، 1381، آمريكاستيزي چرا؟ ترجمة جعفر ياره، تهران، دانش و انديشة معاصر.

- لوبون، گوستاو، 1375، تمدن اسلام و عرب، تهران، صدر.

- محمدي، ذكرا، 1373، نقش فرهنگ و تمدن در بيداري غرب، قزوين، دانشگاه بين‌المللي امام خميني.

- مددپور، محمد، 1376 و 1377، «زندگي در برزخ تمدن غربي و تمدن اسلامي»، كتاب نقد، شماره‌هاي 5 و 6.

- مدني بجستاني، محمد، 1374، مقابله با تهاجم فرهنگي، قم، دفتر تبليغات اسلامي.

- مصباح يزدي، محمدتقي، 1381 ،تهاجم فرهنگي،قم ،انتشارت موسسه امام خميني.

- مطهري، مرتضي، 1377، انسان كامل، تهران، صدرا.

- منصورنژاد، محمد و ديگران، 1381، رويكردهاي نظري در گفتگوي تمدن‌ها، هابرماس، فوكوياما، خاتمي و هانتينگتون، تهران، جهاد دانشگاهي.

- ميكل، آندره، 1381، اسلام و تمدن اسلامي، ترجمة حسن فروغي، تهران، سمت.

- ناصري طاهري، عبدا، 1368، علل و آثار جنگ‌هاي صليبي، تهران، پيام آزادي.

- ولايتي،علي اكبر 1382، فصلنامة انديشة حوزه،مشهد، دانشگاه علوم اسلامي رضوي شمارة 1.

- هانتر، شيرين، 1380، آيندة اسلام و غرب برخورد تمدن‌ها يا همزيستي مسالمت‌آميز، ترجمة همايون مجد، تهران: نشر فرزان روز.

- هانتينگتون، ساموئل، 1374، نظرية برخورد تمدن‌ها، ترجمة مجتبي اميري، تهران.

[1] دانش آموخته ي كارشناسي ارشد روابط بين الملل دانشگاه مالک اشتر تهران و پژوهشگر مطالعات راهبردي(نويسنده مسئول) montazeran.javid@gmail.com 09358086166

[2]دانشجوي كارشناسي مترجمي زبان عربي دانشگاه علامه طباطبايي

[3] . دهخدا تمدن را «تخلق به اخلاق اهل شهر و انتقال از خشونت و جهل به حالت ظرافت و انس و معرفت» تعريف كرده است.